

چنگیز خان

- سرشناسه: لیند، باربارا ام.
عنوان و نام پدیدآور: چنگیزخان: برپایی امپراتوری مغول/باربارا ام. لیند؛ ترجمه پریسا صیادی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۹۵ ص.
فروست: مجموعه تاریخ جهان؛ ۹۳.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۷۵-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: c2018, Genghis Khan: creating the Mongol empire
عنوان دیگر: برپایی امپراتوری مغول.
موضوع: چنگیزخان، ۵۴۹-۶۲۴ق. — ادبیات کودکان و نوجوانان
Genghis Khan -- Juvenile literature
موضوع: مغولان — شاهان و فرمانروایان — سرگذشتنامه — ادبیات کودکان و نوجوانان
Mongols -- Kings and rulers -- Biography -- Juvenile literature
شناسه افزوده: صیادی، پریسا، ۱۳۵۸-، مترجم
رده بندی کنگره: DS ۲۲
رده بندی دیویی: ۹۵۰/۲۰۹۲ [ج]
شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۰۸۷۶۴۲

مجموعه تاریخ جهان - ۹۳

چنگیز خان

برپایی امپراتوری مغول

باربارا ام. لند

ترجمه پریسا صیادی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Genghis Khan: Creating the Mongol Empire

Barbara M. Linde
Lucent Press, 2018



انتشارات قنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،
نبش جاوید ۲، تلفن ۸۶۴۰ ۶۶۴۰
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات قنوس

باربارا ام. لیند

چنگیز خان

برپایی امپراتوری مغول

ترجمه پریسا صیادی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۴

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷-۰۵۷۵-۰۴-۶۲۲-۹۷۸

ISBN: 978-622-04-0575-7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۶.....	رویدادهای مهم در امپراتوری مغول.....
۹.....	پیشگفتار: از فقر تا سلطه بر جهان
۱۵.....	۱. تاریخ مغول‌های اولیه.....
۲۹.....	۲. از کودکی تا جوانی.....
۴۱.....	۳. فرمانروایی بر قبیله‌های متحد.....
۵۵.....	۴. فتح شمال چین.....
۶۷.....	۵. جنگ در غرب آسیا.....
۷۷.....	سخن پایانی: تداوم امپراتوری.....
۸۷.....	یادداشت‌ها.....
۹۱.....	برای مطالعه بیشتر.....
۹۳.....	نمایه

رویدادهای مهم در امپراتوری مغول

۱۲۱۹-۱۲۰۷

چنگیز خان یاسای بزرگ
یا مجموعه قوانین را وضع
می کند.

۱۲۱۸-۱۲۰۶

۱۲۰۶

تموچین جاموقه،
اونگ خان و بینگوم را
شکست می دهد.

۱۲۰۴-۱۲۰۱

تموچین به رهبری مغول ها برگزیده
می شود و لقب چنگیز خان را
بر می گیرند.

حدود ۱۱۸۹

حدود ۱۱۷۰

حدود ۱۱۶۲

تموچین در
مغولستان متولد
می شود.

تموچین خان قبیله ای
کوچک می شود.

پدر تموچین به قتل
می رسد، خانواده او از
قبیله رانده می شود.



اواسط قرن پانزدهم

۱۳۶۸

۱۲۹۴

۱۲۸۱-۱۲۶۸

۱۲۶۴-۱۲۵۹

۱۲۵۱

۱۲۴۱-۱۲۲۷

۱۲۲۷

قوبیلای خان به جنوب
چین حمله می کند،
سپس به ژاپن یورش
می برد اما موفقیتی به
دست نمی آورد.

قوبیلای خان
می میرد؛ بعد از
او دیگر کسی
خان بزرگ
نمی شود.

بین قوبیلای خان و اریق بوقا بر
سر قدرت جنگ در می گیرد،
قوبیلای خان بر او پیروز
می شود و رهبری امپراتوری
مغول را به دست می گیرد.



پایان حاکمیت مغول ها بر
چین؛ سلسله مینگ قدرت را
در چین به دست می گیرد.



منگوقاآن، نوه
چنگیز خان، خان
بزرگ می شود.

چنگیز خان تانگوت را شکست
می دهد، و اواخر همان سال می میرد.

اوگتای خان بزرگ می شود،
روسیه را فتح می کند، و
اتلاف نیروهای اروپای
شرقی را در نبرد لگنیسا در
پادشاهی لهستان شکست
می دهد.



حکومت مغول ها در
سرزمین های دیگر
از هم می پاشد؛
امپراتوری مغول
پایان می یابد.

پیشگفتار

از فقر تا سلطه بر جهان

در آغاز قرن سیزدهم میلادی، مغول‌ها سراسر آسیا و اروپا را درنوردیدند و شهرها و کشورهایی را که سر راهشان بود فتح کردند. نخستین رهبر آن‌ها جنگجویی بی‌باک و باهوش به نام تموچین بود. او بعدها لقب چنگیزخان را برای خود برگزید. سپاهیان چنگیزخان همچون امواج از پی هم می‌آمدند و بی‌وقفه می‌جنگیدند و بر سراسر چین، بخش اعظم خاورمیانه، و آسیای مرکزی سلطه یافتند. طی سال‌های بعد، نوادگان چنگیزخان به مناطق دوردست تا ژاپن و غرب اروپا هم پیش رفتند. مغول‌ها در کمتر از دویست سال صدها هزار نفر را کشتند و میلیون‌ها نفر را مطیع یا آواره کردند.

داستان‌هایی که در مورد چنگیزخان و مغول‌ها بر سر زبان‌ها بود باعث شد نسل‌های بعدی که در سرزمین‌های تحت سیطره مغول‌ها زندگی می‌کردند آن‌ها را مردمی بی‌رحم بدانند. مغول‌ها به سبب رفتار بی‌رحمانه‌شان با مردم شکست‌خورده، از جمله تجاوز به زنان و دختران و کشتن مردان سالم و قوی، به بی‌رحمی شهرت یافتند. همچنین داستان‌هایی که درباره چنگیزخان و مغول‌ها گفته می‌شود داستان چپاول و غارتگری آن‌هاست — از روستاهای کوچک گرفته تا شهرهای بزرگ.

بازنگری در نگرش‌ها

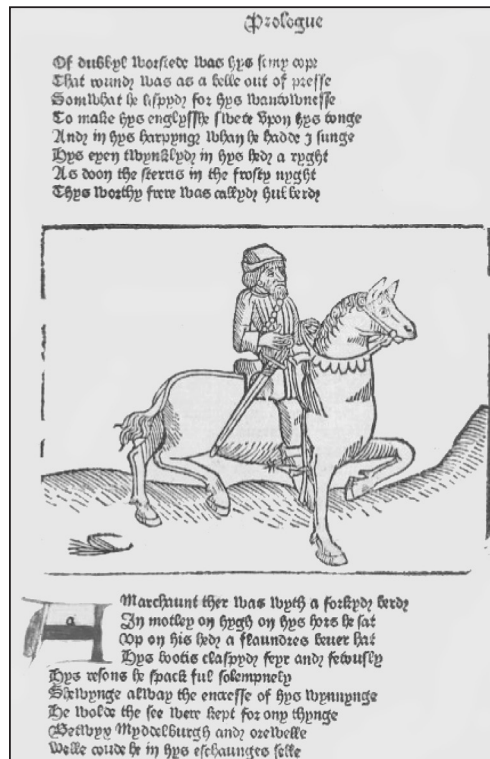
با این‌که این تصویر ناخوشایند از مغول‌ها تا حدی واقعیت دارد، مطالعات جدیدتر نشان می‌دهد که این تصویر از جهات بسیاری نیز اغراق‌آمیز و گمراه‌کننده است. محققان امروزی به‌ویژه به طور چشمگیری به ارزیابی و تجدیدنظر درباره تصویری که از چنگیزخان وجود دارد پرداخته‌اند. آن‌ها منکر این نیستند که اوفاتحی بی‌رحم بوده که هزاران انسان بی‌گناه را به کام مرگ فرستاده، اما برخی از این کارشناسان خاطرنشان می‌کنند که برخی از رهبران نظامی مشهور غربی از

جمله اسکندر مقدونی و ناپلئون بناپارت هم دست‌کمی از او نداشته‌اند. اما نه مورخان و نه عموم مردم اسکندر یا ناپلئون را وحشی و بی‌رحم نمی‌دانند، بلکه رهبرانی با ویژگی‌های مثبت و منفی می‌شناسند که برخی از ویژگی‌های مثبتشان جنبه‌های منفی شخصیتشان را خنثی یا حداقل متعادل می‌کند. مثلاً اسکندر دیکتاتوری خودخواه و سنگدل بود، اما او ده‌ها شهر هم بنیاد گذاشت و موجب گسترش تبادلات فرهنگی، تجاری و ازدواج بین یونانی‌ها و مردمان سرزمین‌های فتح‌شده شد.

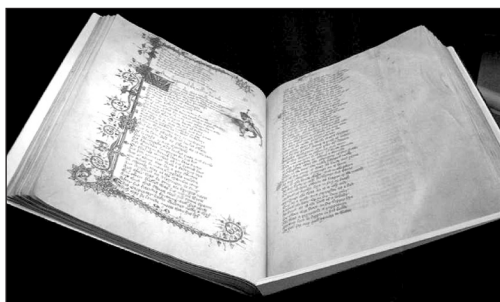
جفری چاسر در اثر داستانی خود با عنوان قصه‌های کنتربری برای چنگیزخان هم همان ویژگی‌های مثبتی را قایل است که معمولاً به رهبران دیگر، مانند اسکندر مقدونی یا ناپلئون بناپارت، نسبت می‌دهند:

باختند ای بس دلاورمردها در جنگ جان
بود نام شاه والای تاتار چنگیزخان
بود در دوران خود این شاه آن‌سان نامدار
که نبود او را نظیری در همه شهر و دیار
رهبری برجسته بود از هر جهت این پادشاه
کم نداشت از خصال پادشاهی هیچ‌گاه
طبق آیین و مرام آبا و اجدادی‌اش
سلطنت می‌کرد و قانون بود او را هادی‌اش
او توانا بود و عاقل، نیز دارا، با کرم
مهربان، بخشنده، عادل، خیرخواه و محترم
همچنین خوش‌قول و آزاده، شریف و باوقار
قلب او چون قطب ثابت مثل کوه استوار
بود چنگیزخان جوان و چابک و بس تهمتن
مثل هر رزمنده و چابک‌سواران وطن
بود او خوش‌چهره و خوش‌طالع و خوش‌روزگار
حفظ می‌کرد او شکوه و اعتبار و افتخار
در میان همگانش بود بی‌مثل و نظیر
این چنگیزخان شاه تاتارهای شهیر.^(۱)

۱. ترجمه برگرفته از: جفری چاسر، حکایت‌های کنتربری، ترجمه علیرضا مهدی‌پور، تهران: چشمه، ۱۴۰۱، صص ۴۵۷ و ۴۵۸. — م.



جفری چاسر، نویسنده انگلیسی، در قصه‌های کنتربری که آن را در حدود سال ۱۳۸۰ نوشته، در داستان «حکایت مهتر» چنگیزخان را نمونه‌ای بسیار ایدئال و جذاب از رهبر مغول معرفی می‌کند.



نسخه خطی الزمیر قصه‌های کنتربری، متعلق به اوایل قرن پانزدهم.

هرچند چنگیزخان آن پادشاه اروپایی ایدئالی نبود که چاسر به تصویر کشیده، او به جای تصویر مردی بی‌رحم تصویر فرمانروایی بزرگ را آفرید. بر اساس منابع موجود، این مغول مشهور رهبری بسیار بااستعداد، کاردان و خردمند بوده است. او علاوه بر نبوغ در میدان جنگ، مهارت و بینش سیاسی فوق‌العاده‌ای هم داشت،

قانون سختگیرانه اما منصفانه‌ای وضع کرد و هر کس آزاد بود هر دینی می‌خواهد داشته باشد. علاوه بر این، هیچ مرئی‌ای، همچون فرمانروایی خردمند، این مهارت‌ها و توانایی‌ها را به چنگیزخان نیاموخته بود و او بر اساس تجربیاتش از محیط زندگی‌اش آن‌ها را فرا گرفته بود. چنین توانایی‌هایی، علاوه بر ترس و احترامی که در میلیون‌ها نفر برمی‌انگیخت، موجب شد دستاوردهای بزرگی کسب کند؛ از جمله برپایی بزرگ‌ترین امپراتوری جهان. یکی از زندگینامه‌نویسان برجسته امروزی چنگیزخان درباره او می‌نویسد:

از منظر آمریکایی، دستاورد چنگیزخان را وقتی می‌توان درک کرد که فرض کنیم ایالات متحده را نه گروهی از تجار تحصیل‌کرده یا کشاورزان ثروتمند، بلکه یکی از برده‌های بی‌سوادش بنیان گذاشته، و آمریکا را صرفاً با تکیه بر ویژگی‌های شخصیتی‌اش، کاریزما و اراده‌اش از سلطه بیگانگان آزاد کرده، مردم را متحد ساخته، الفبا ابداع کرده، قانون اساسی نوشته، آزادی دینی برای همه جهان به ارمغان آورده، نظام جدیدی از جنگ ابداع کرده، و ارتشی را از کانادا تا برزیل هدایت کرده و راه‌های تجاری را در یک منطقه آزاد تجاری هموار کرده که در همه قاره‌ها گسترش یافته است. در هر زمینه‌ای ... دامنه دستاوردهای چنگیزخان فراتر از حد تصور است، به گونه‌ای که توضیح آن برای محققان دشوار است.^(۲)



مجسمه چنگیزخان.

اعمال سازنده و ویرانگر

چرا در سال‌های اخیر در مورد مغول‌ها و چنگیز خان ارزیابی‌های مجدد زیادی صورت می‌گیرد؟ چرا تصویر آن‌ها به عنوان هیولاهایی بدون ویژگی‌های مثبت تغییر کرده و اکنون فاتحانی خشن قلمداد می‌شوند که اعمال جنگ‌طلبانه خود را با سیاست‌ها و دستاوردهای سازنده متعادل می‌کرده‌اند؟

قرن‌ها بود که مردم سراسر آسیا، خاورمیانه و اروپا عامل تمام ضعف‌ها و کاستی‌هایشان را مغول‌ها می‌دانستند. مثلاً، زمانی که روسیه در توسعه فناوری‌های مدرن از بریتانیا، ایالات متحده و سایر کشورهای غربی عقب افتاد، رهبرانش ادعا کردند که این ضعف به سبب ویرانی‌هایی است که قرن‌ها قبل مغول‌ها در روسیه به بار آورده‌اند. به همین ترتیب، رهبران چینی، هندی و عرب همگی تا قرن‌ها بی‌رحمی و ظلم مغول را عامل عقب ماندنشان از غرب از نظر فنی و نظامی می‌دانستند. بعدها، هم رژیم طالبان در افغانستان و هم صدام حسین، دیکتاتور عراق، تهاجمات طولانی مغول‌ها به سرزمین‌هایشان را عامل بدبختی‌شان عنوان کردند. آن‌ها مداخله نیروهای آمریکایی در کشورشان را نیز با تهاجمات مغول‌ها مقایسه می‌کردند.

چنین استدلال‌هایی به دو دلیل عمده دیگر قابل اعتنا نیستند. نخست، منابع قدیمی معتبری در قرن بیستم پدیدار شد که نه تنها ویرانگری‌های مغولان بلکه اقدامات سازنده آن‌ها را ثبت کرده بودند. مهم‌ترین آن‌ها تاریخ سَرّی مغولان است. به آن «سَرّی» می‌گویند، چون رمزگشایی آن بسیار دشوار و تا مدت‌ها همچون رازی سربه‌مهر بود. این کتاب اگرچه با نویسه‌های چینی نوشته شده، چون هر نویسه نشانه آوای خاصی در زبان مغولی قرن سیزدهم بود خواندن آن راحت نبود. هنگامی که این اثر سرانجام در دهه ۱۹۸۰ رمزگشایی و ترجمه شد، مشخص شد که یک مؤلف ناشناس مغول در سال‌های پس از مرگ چنگیز خان در اوایل قرن سیزدهم آن را تألیف کرده است. بنابراین، مورخ دست‌کم شاهد برخی از فتوحات مغولان بوده است. اگرچه این متن حاوی عناصر فولکلور و گاه متناقض است، اطلاعات واقعی و قابل اعتماد بسیاری هم در مورد زندگی و کارهای بزرگ چنگیز خان و فرهنگ مغولان در آن دوران دارد.

یکی از راه‌هایی که محققان امروزی می‌توانند بفهمند چه چیزی در تاریخ سَرّی مغولان قابل اعتماد است یا نیست مقایسه گفته‌ها و ادعاهای آن با گفته‌ها و ادعاهای دیگر منابع تاریخی موجود از دیگر سرزمین‌ها و اقوام آسیاست. راه دیگر کاوش‌های باستان‌شناختی در مغولستان و مناطق اطراف آن است. مقبره‌ها، خانه‌ها، سلاح‌ها، بقایای انسان و سایر مصنوعات اغلب می‌توانند صحت و سقم ادعایی را که در یک منبع مطرح شده آشکار کنند.

چیدن اجزای داستان کنار هم

دلیل دومی که باعث شده در سال‌های اخیر ارزیابی مجدد درباره چنگیز خان و مغول‌ها صورت بگیرد وجود چنین مطالعات و مصنوعات است. در سال ۱۹۹۱، اتحاد شوروی که یک رژیم سرکوبگر کمونیستی اداره‌اش می‌کرد فروپاشید. مغولستان که مدت‌ها تحت حاکمیت شوروی بود و با دنیای خارج ارتباطی نداشت یکباره آزاد شد. محققان از ایالات متحده و سایر کشورهای غربی به سرعت به آن کشور رفتند و برای اولین بار در دوران معاصر مطالعه درباره مغول‌ها، فرهنگ آن‌ها و مکان‌های تاریخی و میراثشان را از نزدیک آغاز کردند. این تحقیقات که هنوز ادامه دارد اطلاعات ارزشمند بسیاری درباره امپراتوری مغول و ایجاد آن به دست چنگیز خان به دست داده است. جک وِدرفوردِ مردم‌شناس می‌نویسد: «به تدریج اجزای داستان چنگیز خان را با شواهدی که در اختیار داشتیم به بهترین شکل ممکن کنار هم چیدیم. با یافتن مکان‌هایی که کودکی‌اش را در آن‌جا گذرانده و دنبال کردن مسیرهایی که او در سراسر آن سرزمین‌ها پیموده می‌توان برخی تصورات غلط در مورد زندگی او را اصلاح کرد.»^(۳)

به این ترتیب، نگاه دقیق‌تر و منصفانه‌تری به کارهای رهبر بزرگ مغول، اعم از ویرانگر و سازنده، شکل گرفته است. جورج لین، محقق برجسته دانشگاه لندن، می‌نویسد: «پشت لفاظی‌ها و تبلیغات، و رای نبردها و کشتارها، در پس افسانه‌ها و داستان‌ها، واقعیتِ دو قرن برتری مغولان غالباً بازسازی، خلاقیت و رشد است.»^(۴)

این تصویر جدید از چنگیز خان نشان می‌دهد که اگرچه او به سرزمین‌های بسیاری حمله کرد و بسیاری از مردمانشان را از دم تیغ گذراند، بعد آن سرزمین‌ها را از نو ساخت و در مسیرهای تاریخی جدیدی قرار داد که سرانجام برخی از همین اقدامات موجب شد آن‌ها وارد دنیای مدرن شوند. همان‌طور که ودرفورد نوشته:

چنگیز خان اگرچه خاستگاه قبیله‌ای داشت، بیش از هر فرد دیگری دنیای امروزی تجارت، ارتباطات و دولت‌های بزرگ سکولار [غیرمذهبی]^۱ را شکل داد. او در زمینه جنگ سازمان‌یافته و حرفه‌ای مردی کاملاً امروزی و به تجارت جهانی و حاکمیت قوانین سکولار بین‌المللی پایبند بود... مانند ارتعاش‌های طنین‌انداز زنگی که پس از آن‌که از زنگ زدن بازایستاده باز هم می‌توانیم کاملاً احساسش کنیم، چنگیز خان هم با این‌که قرن‌هاست از صحنه روزگار محو شده، تأثیرش تا به امروز همچنان باقی مانده است.^(۵)

۱. قلاب‌های سراسر کتاب افزوده مؤلف است. — م.

تاریخ مغول‌های اولیه

چنگیزخان و قوم مغول در محیط بسیار خشن شمال آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. این سرزمین بزرگ را دشت‌های بادخیز و پوشیده از چمن، که به آن استپ می‌گویند، پوشانده بود. بیشتر مناطقی که امروزه با نام مغولستان می‌شناسیم، و در شمال چین واقع شده، از استپ تشکیل شده است. ارتفاع زیاد (تقریباً ۱,۶۰۰ متر بالاتر از سطح دریا) و آب‌وهوای نامساعد با تابستان‌های کوتاه و زمستان‌های طولانی و بسیار سرد زندگی را از دیرباز برای مردم آن‌جا، از جمله مغول‌های اولیه، سخت کرده است.

کوه‌های آلتای و تیان‌شان در غرب مغولستان واقع شده و سبیری مرز شمالی این سرزمین را تشکیل می‌دهد. صحرای گبی در جنوب آن و رشته‌کوه شینگان بزرگ در شرق آن قرار دارد. این کشور با این‌که چند رودخانه کوچک دارد، محصور در خشکی است. جان جوزف ساندروز محقق استپ را چنین توصیف می‌کند:

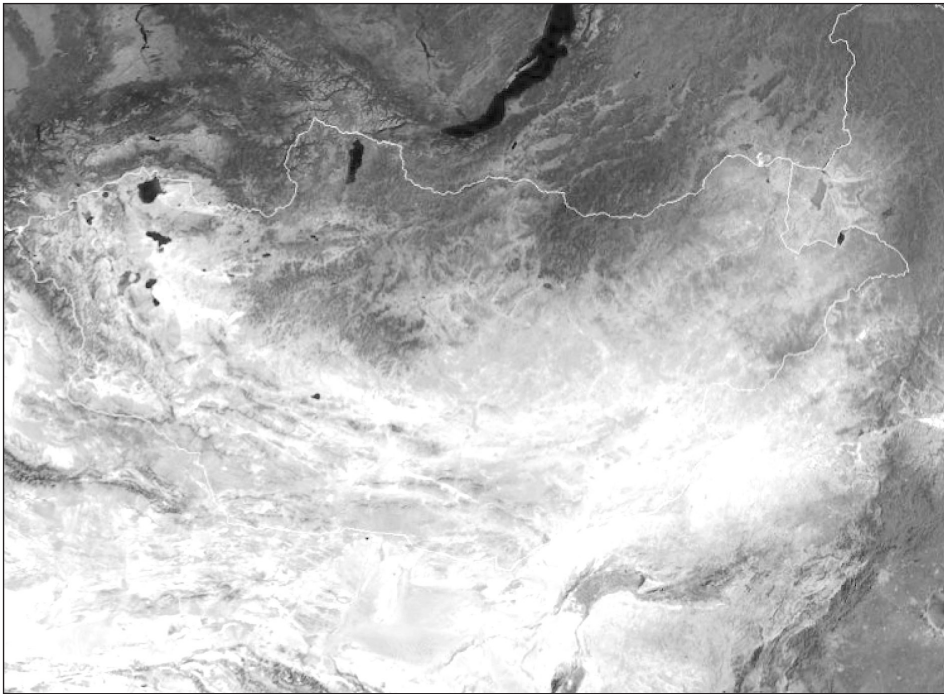
از ماه ژوئن تا اوت استپ مانند فرشی سبز و پوشیده از گل و گیاه است که باران‌های شدید بر سرسبزی و طراوت آن می‌افزاید. از ماه سپتامبر سرما شروع می‌شود و در ماه اکتبر برف و بوران همه‌جا را فرا می‌گیرد، تا ماه نوامبر رودخانه‌ها و دریاچه‌ها یخ می‌بندد، و تا ماه مه بعدی یکسره برف می‌بارد و باد با چنان شدتی می‌وزد که تقریباً سوار را از روی زینش بلند می‌کند. ارتفاع و هوای رقیق گاهی باعث سرگیجه و خستگی می‌شود و کمبود اکسیژن بسیاری مواقع صحرانشینان را ناگزیر می‌کند که از تلاش برای برافروختن آتش دست بکشند. یکنواختی استپ معروف است. تا چشم کار می‌کند فقط بیابان است و گاه دره‌ها و تپه‌های سنگی که در آن‌ها هیچ درختی به چشم نمی‌خورد از دل آن بیرون آمده‌اند.^(۶)

مایکل بورگان، به نقل از سفرنامه جوانی دا پیان دل کارپینی، راهب ایتالیایی که سفرش به مغولستان از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۷ طول کشید، می‌نویسد: «شدت وزش باد چنان بود که ناچار روی زمین دراز می‌کشیدیم. گرد و خاک به قدری زیاد بود که به سختی جلو پایمان را می‌دیدیم.»^(۷)

گله‌داران و جنگجویان

در دوران‌های گذشته مردمان استپ‌نشین خانه‌های خود را به گونه‌ای می‌ساختند که با آب‌وهوای آن‌جا سازگار باشد. باستان‌شناسان معتقدند که این منطقه بیش از صدهزار سال پیش مسکونی بوده است. اولین ساکنان آن شکارچی-گردآورندگان بودند که گله‌های آهو، اسب و دیگر پستانداران بزرگ را دنبال می‌کردند و غذایشان را از طبیعت به دست می‌آوردند. با گذشت زمان، آن‌ها برخی از این جانوران از جمله اسب و گاو را اهلی کردند، که یک منبع غذایی همیشگی و در دسترس برای آن‌ها بود.

در واقع، کار اصلی استپ‌نشینان گله‌داری بود و زندگی‌شان از این راه می‌گذشت. غذای آن‌ها بیشتر شیر، محصولات لبنی، و تا حدودی گوشت بود. لباسشان از پشم و پوست حیوانات بود و از کود حیوانی به عنوان سوخت استفاده می‌کردند. برای در اختیار داشتن دایمی چنین اقلامی و تأمین نیازهایشان، به صورت فصلی از جایی به جای دیگر می‌رفتند تا مراتع حاصلخیز برای دام‌هایشان پیدا کنند. در زمان کوچ هرآنچه داشتند بار می‌زدند و در مرتع بعدی یورت‌های موقتشان را برپا می‌کردند. آن‌ها کوچ‌نشین بودند، به این معنی که شهر یا سکونتگاه دایمی



تصویری ماهواره‌ای از مغولستان با استپ‌های وسیع و کوه‌ها و جنگل‌هایی در مرزهای این کشور.

نداشتند و در جای ثابتی زندگی نمی‌کردند. گذشته از این، باید از اقامتگاه‌های موقت و دام‌های خود در برابر حمله همسایگان محافظت می‌کردند، و همین آن‌ها را ناگزیر می‌ساخت از همان کودکی مبارزه را یاد بگیرند. این کوچ‌نشینان برای زنده ماندن می‌بایست هم گله‌دار و هم جنگجو می‌بودند.

شواهد باستان‌شناختی همچنین نشان می‌دهد که تقریباً در ۱۰۰۰ ق.م ساکنان این منطقه یاد گرفتند که از برنز (آلیاژی از مس و قلع) ابزار و سلاح بسازند. این امر فعالیت‌هایی مانند شکار، کشتن حیوانات و مبارزه را راحت‌تر کرد. زمانی که مردم در حدود ۳۰۰ ق.م کار با آهن را فراگرفتند، کارشان راحت‌تر شد. ابزارهای آهنی سخت‌تر و بادوام‌تر از ابزارهای برنزی بودند. کوچ‌نشینانی که در ۳۰۰ ق.م و قرن‌ها پس از آن در استپ‌های شمال و غرب چین زندگی می‌کردند هویت گروهی قوی خاص خودشان را شکل دادند. یک گروه اغلب با یک یا چند گروه همجوار درگیر می‌شد و با هم می‌جنگیدند. اگرچه همه گروه‌ها قدرت بدنی و عادات و خلق‌وخوی تقریباً یکسانی داشتند، تفاوت‌های عمده‌ای هم داشتند، به‌ویژه در زبان و گویش. برخی از گروه‌ها به انواع گویش‌های یک زبان باستانی ابتدایی که کارشناسان امروزی «ترکی» می‌نامند صحبت می‌کردند. استپ‌نشینان آسیای باستان که به زبان ترکی صحبت می‌کردند شامل تاتارها (یا تارتارها)، شیونگ‌نوها، اویغورها، بلغارها و هونها بودند. دومین گروه زبانی اصلی منطقه پیشامغولی بود که اقوامی از جمله دونگهو، روران (یا ژوزان)، ختای و منگو (یا مغول‌ها) به آن صحبت می‌کردند.



مغول‌های امروزی هنوز هم به شیوه نیاکانشان دام‌هایشان را به چرا می‌برند.

بین سال‌های ۳۰۰ ق.م تا ۱۲۰۰ م، این قبایل و دیگر قبایل استپ‌نشین هر از گاهی با هم درگیر می‌شدند، اما دشمن دایمی بسیاری از آن‌ها چینی‌ها بودند. چین از صدها سال قبل صاحب تمدنی سازمان‌یافته‌تر و پیشرفته‌تر بود. مشخصه این تمدن کشاورزی گسترده، سکونتگاه‌های دایمی از جمله روستاها و شهرهای متعدد، و ثروت انباشته چشمگیری از جمله فلزات گرانبها مانند طلا بود.

استپ‌نشینان برای به دست آوردن بخشی از این ثروت دسته‌دسته به شمال چین یورش می‌بردند و کم‌وبیش موفقیت‌هایی کسب می‌کردند. مثلاً در حدود سال ۲۰۰ ق.م قبیله شیونگ‌نو طی بیش از دو قرن بارها به چینی‌ها حمله کردند. روران، که ظاهراً اولین مغول‌زبانانی بودند که از واژه «خان» به معنای «رهبر همه» استفاده کردند، خاقانات روران را که متشکل از قبایل کوچ‌نشین بود ایجاد کردند و در سده‌های پنجم و ششم میلادی به شهرهای چین یورش بردند. تا سال ۹۲۵ م، ختای‌ها بر شرق مغولستان و شمال چین سلطه یافتند. تا دو قرن و نیم پس از آن ختای‌ها، تاتارها، منگوها و سایر اقوام در مغولستان با یکدیگر در جنگ بودند. در بحبوحه این رقابت‌ها بود که چنگیزخان سر برآورد و اقوام مغولستان را با زور شمشیر با هم متحد ساخت.

ساختار قبیله‌ای

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات چنگیزخان نحوه مواجهه با ساختار قبیله‌ای مغول‌ها بود. مهم‌ترین واحد جامعه مغول قبیله یا ایرگن^۱ بود. قبیله معمولی متشکل از چند صد یا شاید چند هزار نفر بود که با هم نسبت خونی داشتند. آن‌ها در یک واحد بسیار به هم پیوسته زیر نظر چند تن از بزرگان قبیله، که یکی از آن‌ها رئیس یا گورخان بود، با هم کوچ و در کنار هم زندگی می‌کردند. لین می‌گوید که چنین قبیله‌ای وحدت و هویت مشترک را تقویت می‌کرد:

همه افراد قبیله ... خود را از یک تبار می‌دانستند، حتی اگر اساس این تبار ضعیف و بر اساس افسانه بود... ساختار قبیله کاملاً مستقل بود، و ارتباط و همبستگی اجتماعی بالاتر از سطح قبیله بسیار کم بود یا اصلاً وجود نداشت، و رهبران قبایل عموماً در برابر شکل‌گیری اقتدار بالاتر مقاومت می‌کردند، مگر این‌که در ازای از دست دادن خودمختاری‌شان پادشاه‌های بسیار بزرگی دریافت می‌کردند.^(۸)

قبایل مغول از نظر تشکیلات و پیوندهای خانوادگی معمولاً به چند طایفه تقسیم می‌شدند. طایفه

1. irgen

انتخاب رهبران قبایل

مایکل بورگان در کتاب امپراتوری مغول‌ها توضیح می‌دهد که قبایل مغول چطور رهبران خود را انتخاب می‌کردند و تأثیر این سنت قدیمی را در برخی جشنواره‌های امروزی نشان می‌دهد:

قبایل رهبران خود را در قوریلتای انتخاب می‌کردند؛ به گردهمایی‌های سیاسی مغولان و نیز جشن‌های اجتماعی آن‌ها قوریلتای می‌گفتند. برخی مورخان معتقدند که در قوریلتای انتخابات واقعی برگزار نمی‌شد، زیرا همه مغولان نمی‌توانستند در این رقابت شرکت کنند. رهبران از میان قدرتمندترین طوایف درون قبیله انتخاب می‌شدند. احتمالاً رأی‌دهندگان کسی را انتخاب می‌کردند که قبلاً هم مسئولیت‌هایی داشته، چرا که چنین فردی مهارت و توانایی اداره قبیله را داشت. جشن‌هایی که بخشی از قوریلتای بودند امروزه هم در مغولستان برگزار می‌شوند و به آن‌ها نادام می‌گویند... جشن نادام شامل تیراندازی با کمان، کشتی، و مسابقات اسب‌سواری است — مسابقاتی ورزشی که با فرهنگ کوچ‌نشینی مغول‌های اولیه پیوندهای تنگاتنگی دارند.^۱

1. Michael Burgan, *Empire of the Mongols*. New York, NY: Chelsea House, 2009, pp. 77-78.

یا اوبوک^۱ یک گروه خویشاوندی متشکل از دو تا هفت خانواده بود. رئیس طایفه که باتور^۲ نامیده می‌شد جنگجویان طایفه را در جنگ رهبری می‌کرد. اما در زمان صلح، باتورها عموماً سرپرستان خانواده‌ها بودند. سرپرستان خانواده همیشه مرد بودند، زیرا جوامع کوچ‌نشین مردسالار یا تحت سلطه مردان بودند.

رئیس خانواده مغول بودن کار آسانی نبود، چون خانواده متوسط آن زمان با معیارهای امروزی بسیار بزرگ بود. برخی از مردان دو یا چند زن داشتند و هر زن اغلب چند بچه به دنیا می‌آورد. پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، عمه‌ها و عموها و فرزندان‌شان نیز اعضای خانواده به شمار می‌آمدند. خانواده‌های خیلی بزرگ به راحتی در یک خانه جا نمی‌شدند، چرا که خانه‌ها اغلب کوچک بود. اعضای یک خانواده معمولاً در دو یا چند خانه نزدیک به هم زندگی می‌کردند.

خانه‌های استپی قابل حمل

خانه‌های مغولی هم از نظر مصالح و هم از نظر ظاهر با خانه‌های مردمان سرزمین‌های دیگر تفاوت زیادی داشت. از آن‌جا که مغول‌ها کوچ‌نشین بودند، خانه‌هایشان می‌بایست به راحتی

1. obok

2. batur

جابه‌جا می‌شد. علاوه بر این، در ساخت خانه‌هایشان می‌بایست از مواد و مصالحی استفاده می‌کردند که به راحتی در استپ‌ها و کوه‌های اطراف در دسترس باشد. دو مورد از رایج‌ترین مصالح و مواد مورد نیاز عبارت بود از پشم گوسفندان و شتران بومی، و چوب درختانی که در تپه‌ها می‌رویدند. یک خانه معمولی مغولی، که جر^۱ (و بعداً یورت) نامیده می‌شد، نوعی چادر با اسکلت چوبی بود که نمد روی آن می‌کشیدند. از آن‌جا که ممکن بود یکباره باران شدیدی بگیرد، نمد بایست ضدآب می‌بود، از این رو سازندگان آن را با چربی حیوانی که از دام‌هایشان به دست می‌آوردند می‌پوشاندند. علاوه بر این، به گفته راهبی اروپایی به نام ویلیام روبروک، که در قرن سیزدهم از مغولستان دیدن کرده بود، معمولاً نمد را با «گچ، خاک رس سفید، یا پودر استخوان آغشته می‌کنند تا سفیدتر به نظر برسد... نمد قسمت بالای چادر را با نقوش زیبایی تزیین می‌کنند، و نمد تزیین‌شده‌ای با طرح‌های مختلف رنگی جلو در می‌آویزند».^(۹)

این خانه‌های استپی یا همان یورت معمولاً حدود پنج متر پهنا داشتند، اما یورت‌های کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از این هم وجود داشت. افراد خانواده کف یورت تخته‌های چوبی کار می‌گذاشتند و آن‌ها را با زیراندازهای نمدی می‌پوشاندند. در مرکز یورت یک اجاق سنگی درست می‌کردند



امروزه یورت تقریباً به همان شیوه قرن سیزدهم برپا می‌شود.

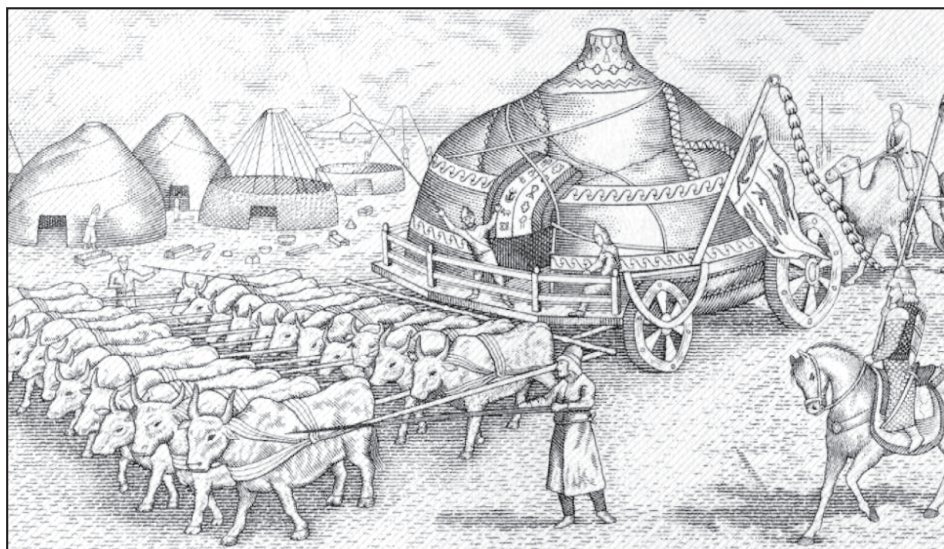


نمای داخلی یورت.

و برای پخت و پز و گرم کردن خودشان در آن سرگین حیوانات یا چوب می‌سوزاندند و دود از روزنه‌ای در سقف بیرون می‌رفت.

جابه‌جایی این خانه‌های موقت اما اغلب پیچیده کار راحتی نبود و از این رو همه افراد قبیله در آن مشارکت داشتند و از حیواناتشان در این کار استفاده

می‌کردند. یورت‌های کوچک‌تر و ساده‌تر را از هم جدا و روی گاری‌های چوبی‌ای بار می‌کردند که گاو یا اسب آن‌ها را می‌کشیدند. سپس آن‌ها را در اردوگاه بعدی به سرعت برپا می‌کردند. برخی از یورت‌های محکم‌تر و با تزئینات بیشتر بدون آن‌که از هم باز شوند روی گاری‌های بزرگ بار زده می‌شدند. ویلیام روبروک یورتی به پهنای نه متر دیده بود که روی گاری بزرگی حمل می‌شد که بیست و دو گاو آن را می‌کشیدند. او می‌نویسد: «محور گاری به بزرگی دکل کشتی بود و مردی در ورودی خیمه روی گاری ایستاده بود و گاوها را پیش می‌راند.»^(۱۰)



حمل یورتی بزرگ روی گاری.

غذا و پوشاک

وسایل شخصی و خورد و خوراک افراد قبیله را نیز با گاری حمل می کردند. مردان و زنان شلوار پشمی با تونیک یا پیراهن بلند و گشاد رداماند پشمی یا چرمی می پوشیدند. هوا سردتر که می شد، زن و مرد آستری از پشم یا خز به تونیک هایشان می دوختند و در صورت لزوم کلاه یا باشلق خزداریا هر دو را سر می کردند. آن ها چکمه های چرمی به پا می کردند که در زمستان با خز آن ها را می پوشاندند و نیز کلاه هایی از خز یا پشم بر سر می گذاشتند.

مردم مغولستان نه خود را می شستند و نه لباس هایشان را. آن ها معتقد بودند که آب ها تحت کنترل ازدهایان هستند و شستشو آب را آلوده و ازدهایان را عصبانی می کند. مردم اغلب یک دست لباس را تا زمانی که پاره می شد می پوشیدند.

غذای مغول ها اغلب از حیوانات اهلی مثل گوسفند، بز و گاو تأمین می شد. یکی از خوراک های

افسانه شتر

مغول ها افسانه های زیادی دارند که یکی از آن ها را در این جا بازگو می کنیم:

می گویند در گذشته های خیلی دور شتر از زیباترین حیوانات بوده. او دمی نرم و بلند و شاخ هایی زیبا و قوی داشته. تمام حیوانات جنگل و صحرا به شتر حسادت می کرده اند. بسیاری از آن ها آرزویشان این بود که دم یا شاخ هایی مثل شتر داشته باشند. شتر این را می دانست و مغرورانه می گفت: «دم و شاخ من در هیچ کجای دنیا نظیر ندارد!»

اما کاش فخر فروشی نمی کرد. روزی شتر برای نوشیدن آب به کنار رودخانه آمد و در آن جا مارال را دید. مارال گفت: «من به مهمانی دعوت شده ام. شاخ هایت را مدت کوتاهی به من قرض می دهی؟» شتر شاخ هایش را به او قرض داد. شتر کمی بعد در همان روز اسبی را دید. اسب گفت: «من به مهمانی دعوت شده ام، دمت را به من قرض می دهی؟» شتر پذیرفت و در کنار رودخانه منتظر شان ماند.

مارال و اسب از آن جا دور شدند. تمام روز شتر آب می خورد و چشم به راه آن ها بود. اما نه از مارال خبری بود و نه از اسب. مارال شتر را فریب داده و به تایگا فرار کرده بود. او برای همیشه در آن جا ماند و هرگز به استپ بازنگشت. طوری به شاخ ها عادت کرد که انگار مال خودش هستند. اسب هم هرگز دمی را که قرض گرفته بود پس نداد و وقتی اتفاقی شتر را دید از ترس پا به فرار گذاشت. این گونه بود که شتر ظاهر زیبا و اخلاق خوشش را از دست داد.^۱

1. "How the Camel Lost His Good Looks," Friends of Tuva, accessed November 10, 2017. www.fotuva.org/misc/camel.html.



امروزه مغول‌ها هنوز به محصولاتی وابسته‌اند که بتوانند در محیط‌های سخت زنده بمانند. این زنان در حال برداشت سیب‌زمینی هستند.

اصلی‌شان آیراگ^۱ بود، نوشیدنی تخمیری که از شیر مادیان درست می‌شد. این نوشیدنی هنوز هم در مغولستان بسیار پرطرفدار است. شیر مادیان را از پارچه‌ای رد می‌کنند، سپس آن را در کیسه‌ای

چرمی می‌ریزند و پنج روز مرتب آن را هم می‌زنند. از شیر اسب، گاو و سایر حیوانات نیز پنیرهای مختلف درست می‌کردند.

افراد قبیله غلات خودرو را جمع‌آوری می‌کردند، سپس آن‌ها را می‌پختند و غذایی مثل آش بلغور جو درست می‌کردند. و اگر پیاز و سیر و سبزیجات خودرو هم پیدا می‌کردند با آن‌ها هم غذا می‌پختند. مغول‌ها خیلی گوشت نمی‌خوردند زیرا فقط در مواقع ضروری حیواناتشان را سر می‌بردند. آن‌ها هیچ قسمتی از بدن حیوان



این زن جوان لباس‌های سنتی مغولی را که از پشم و خز است بر تن دارد.

1. airag

را دور نمی‌ریختند، مغز استخوان‌ها را می‌مکیدند، استخوان‌ها را می‌جویدند و استخوان‌های باقیمانده را برای خاییدن در کیسه‌ای چرمی که به آن کاپتارگاک^۱ می‌گفتند نگه می‌داشتند.

نقش حیاتی اسب

در شرایط عادی قبیله غذای کافی داشت. اما به هنگام بروز بلایای طبیعی، مغول‌ها برای زنده ماندن هر آنچه در دسترسشان بود می‌خوردند. همان‌طور که یکی از محققان نوشته، زنده ماندن «ضرورتی حیاتی به شمار می‌رفت که از هر نوع نعدوستی و سختگیری مهم‌تر بود».^(۱۱) او می‌نویسد مغول‌ها هرگاه ناچار باشند «و اوضاع بسیار سخت شود موش، حیوانات مرده کنار راه‌ها، حتی سگ یا گربه‌هایشان را هم می‌خورند».^(۱۲)

اسب در زندگی مغول‌ها نقشی حیاتی داشت. اسب، که هر قدر سالم‌تر و قوی‌تر بود با ارزش‌تر محسوب می‌شد، دارایی حیاتی مغول‌ها و دیگر کوچ‌نشینان استپ بود. در تاریخ سَری مغولان، مرد جوان مغولی می‌گوید: «اگر اسبم بمیرد، من هم خواهم مرد. اگر اسبم زنده بماند، من هم زنده خواهم ماند».^(۱۳) این جملات اغراق‌آمیز نبود. بدون این حیوان نمی‌شد مسافت زیادی پیمود یا آن‌طور که باید جنگید. از این رو، مغولان از کودکی اسب‌سواری می‌آموختند. پیتربرنِت محقق می‌نویسد:

اسب مغول‌ها خیلی بزرگ‌تر از اسب پونی نبود، اما سینه‌ای فراخ و استخوان‌بندی درشت و ماهیچه‌ای داشت و غالباً سرکش و بسیار بی‌باک بود، و در تابستان و زمستان با خوردن آنچه از زمین غالباً سخت می‌روید دوام می‌آورد، و همین به صاحبش امکان می‌داد به هر جایی بتازد. در نتیجه، مغول و اسب به موجودی واحد و قنطورس‌مانند^۲ تبدیل شدند. کودکان قبل از این‌که راه رفتن را یاد بگیرند اسب‌سواری می‌کردند. وقتی بزرگ می‌شدند، نشستن روی زین احتمالاً برایشان راحت‌تر از راه رفتن بود. مغول‌ها در حین سوارکاری غذا می‌خوردند، می‌خوابیدند، می‌نوشتند، بحث می‌کردند و می‌جنگیدند. در نتیجه، اسب به نماد اعتبار و ثروت و قدرت افراد تبدیل شد، و دزدیدن اسب یکی از بزرگ‌ترین جنایاتی بود که یک مغول ممکن بود مرتکب شود.^(۱۴)

مهارت‌ها و وظایف زنان

بسیاری از کارها از جمله تهیه غذا و پخت و پز بر عهده زنان قبیله بود. زنان همچنین بچه‌ها را بر پشتشان حمل و از آن‌ها مراقبت می‌کردند، لباس می‌دوختند، چادرهایشان را هر چند وقت یک بار تعمیر می‌کردند، و وقتی زمان رفتن به محل جدید فرامی‌رسید، چادرها را برمی‌چیدند و روی

1. captargac

۲. جانوری افسانه‌ای با بالاتنه انسان و پایین‌تنه اسب. — م.

گاری‌ها بار می‌کردند. در مقابل، مردان گاری می‌ساختند؛ شکار می‌کردند؛ سلاح، زین و سایر ادوات جنگی می‌ساختند؛ از اسب‌ها مراقبت می‌کردند؛ و در نبردهای قبیله شرکت می‌کردند. دختران مغول می‌بایست ازدواج می‌کردند، اما آن‌ها به‌ندرت در انتخاب شوهرشان نقش داشتند. مغول‌ها و بیشتر مردمان استپ ازدواج برون‌همسری داشتند، یعنی با فردی خارج از قبیله بومی خود ازدواج می‌کردند. چنین ازدواج‌های بین‌قبیله‌ای را بزرگان قبیله ترتیب می‌دادند. در بیشتر موارد، پدر پسر با پدر دختر ملاقات می‌کرد و در مورد زمان و مکان ازدواج به توافق می‌رسید. اما گاهی مردان جوان زنان جوان قبایل رقیب را می‌خریدند یا حتی می‌ربودند. اگر مردی به مرور زمان صاحب چند همسر می‌شد، عموماً یکی از آن‌ها سوگلی‌اش می‌شد و به او بیشتر از سایر زنان‌ش توجه می‌کرد. زنان مغول سوارکاری و تیراندازی با کمان را بلد بودند و اگر به اردوگاهشان حمله می‌شد، دوشادوش مردان می‌جنگیدند. جوانی دا بیان دل کارپینی در کتابی با عنوان داستان مغول‌ها، مهارت‌های گوناگون زنان مغول، از جمله مهارت‌های جنگی‌شان، را شرح می‌دهد:

دختران و زنان مانند مردان ماهرانه با اسب‌هایشان می‌تازند. همچنین آن‌ها را می‌دیدیم که کمان و تیردان با خود حمل می‌کنند. هم مردان و هم زنان می‌توانند مدتی طولانی روی زین بمانند. همه کارها بر دوش زنان است. آن‌ها کت خز، لباس، کفش و هر چیزی را که از چرم ساخته شود می‌دوزند. همچنین آن‌ها گاری می‌رانند و تعمیرش می‌کنند، حیوانات بارکش را بار می‌کنند و در همه کارها بسیار سریع و ماهرند. همه زنان شلوار می‌پوشند و برخی از آن‌ها در تیراندازی با کمان چیزی از مردان کم ندارند.^(۱۵)

ورزش‌ها و بازی‌های مغول‌ها

میریام گرینبلات درباره شکار، ورزش‌ها و بازی‌های قدیمی مغولان می‌نویسد:

از همه مردان انتظار می‌رفت که در «سه ورزش مردانه» تیراندازی با کمان، اسب‌دوانی و کشتی شرکت کنند... قهرمانان نه تنها برای خود بلکه برای قبیله خود نیز افتخار کسب می‌کردند... یکی دیگر از ورزش‌های مورد علاقه مغول‌ها قوش‌پرانی یا شکار با پرندگان آموزش‌دیده مانند عقاب، شاهین و باز بود... در زمستان، سرگرمی مورد علاقه مغول‌ها لگد زدن به دیسک دایره‌ای ساخته شده از استخوان شتر یا گاو در اطراف زمین‌های یخ‌زده بود. مغول‌ها به بازی شطرنج هم علاقه داشتند که ابداع هندی‌ها بود و سپس مغول‌ها به واسطه ایران با آن آشنا شدند... مغول‌ها به جای مهره فیل از شتر و به جای مهره ملکه از سگ استفاده می‌کردند.^۱

1. Miriam Greenblatt, *Genghis Khan and the Mongol Empire*. Tarrytown, NY: Benchmark Books, 2002, pp. 55-57.

باورها و اعتقادات دینی

مغول‌ها علاوه بر این‌که کوچ‌نشین و جنگجو بودند و جامعه پدرسالار داشتند، مانند دیگر مردمان باستان و قرون وسطی، باورها و اعتقاداتی هم داشتند. اما در مقایسه با مسیحیان، یهودیان، مسلمانان و بوداییان، که مغول‌ها سرانجام با آن‌ها تماس یافتند، این قبایل استپ‌نشین دینشان خیلی رسمی و سازمان‌یافته نبود. آن‌ها کتاب دینی رسمی، مانند کتاب مقدس یا قرآن، یا آموزه‌های اخلاقی مکتوب مانند آنچه در آن کتاب‌ها وجود دارد نداشتند. همچنین مغول‌ها نه به خدای یگانه و قادر مطلق اعتقاد داشتند و نه مکان‌های رسمی و دائمی مانند کلیسا، معبد یا مسجد برای عبادت داشتند.

دین اولیه مغولان شکلی از شمنیسم یا شمن‌پرستی بود. در شمنیسم باور بر این است که ارواح زیادی وجود دارند که برخی از آن‌ها در پدیده‌های طبیعی مانند درخت و تپه زندگی می‌کنند و تعدادی هم ارواح نیاکان در گذشته‌شان بود. مغولان معتقد بودند که نیرومندترین روح «تنگری» است. نام او به معنای «آسمان آبی ابدی» است چرا که در باور مردم او جایی در آسمان زندگی می‌کرد. اعتقاد دیگر این بود که مردان روحانی خاصی به نام شمن می‌توانند با ارواح



شمن واسطه قلمرو انسانی و روحانی تلقی می‌شد.

ارتباط برقرار کنند. شمن یا کام^۱ در عالم خواب یا دیدن رؤیاهایی در عالم بیداری می‌توانست از احساسات و نظرهای ارواح باخبر شود.

ادای احترام روزانه به ارواح نیاکان خانواده اهمیت زیادی داشت. برای کمک به این جنبه از فرهنگ روح‌گرایی مغول‌ها از تمثال‌ها، مجسمه‌ها یا تصاویری استفاده می‌شد که نماد آن ارواح بودند. لین می‌نویسد:

خانواده‌ها اغلب مجسمه‌های باارزش نیاکانشان را در محل‌های مخصوصی در خانه‌هایشان نگه می‌داشتند. هنگامی که کوچ می‌کردند، مجسمه‌ها را، که به آن‌ها اونگ‌ها^۲ می‌گفتند، در ارابه مخصوصی زیر نظر شمن‌ها قرار می‌دادند... اونگ‌هاها از نماد ساخته می‌شدند. هم آقا و هم بانوی چادر یک اونگ‌هاها بالای محل تعیین‌شده آویزان کرده بودند، و مجسمه‌های کوچک‌تر دیگری نزدیک در ورودی نصب شده بود.^(۱۶)

جنبه دیگر شمن‌پرستی سنتی مغول این بود که شمن‌ها می‌توانند آینده را پیشگویی کنند، مانند تعیین روزهای خوش‌یمن و بدیمن، و برنامه‌ریزی کارها به گونه‌ای که رویدادهای مهم فقط در روزهای خوش‌یمن اتفاق بیفتد. رهبران مغول به‌ندرت در روزهایی که شمن‌ها بدیمن می‌دانستند به جنگ می‌رفتند. بنابراین، شمن‌ها نفوذ و قدرت چشمگیری در جامعه مغول داشتند. گاهی نفوذ بیش از حد یک کاهن به ضررش تمام می‌شد. مثلاً وقتی چنگیز خان به این نتیجه رسید که شمن اصلی او بیش از حد قدرتمند شده، دستور داد او را به قتل برسانند. این فقط یکی از اعمال سنگدلانه‌ای بود که خان بزرگ مغول‌ها مرتکب شد، مردی که داستان زندگی‌اش تقریباً هشت قرن پس از مرگش همچنان سر زبان‌هاست.

از کودکی تا جوانی

در مورد تاریخ تولد پسری به نام تموچین، که بعداً به چنگیز خان معروف شد، سال‌های مختلفی از سال ۱۱۵۵ تا ۱۱۶۷ مطرح شده است. اما بیشتر دانشوران و پژوهشگران امروزی هم‌نظرند که او در سال ۱۱۶۲ متولد شده است. تاریخ دقیق تولد او ممکن است هیچ‌گاه معلوم نشود، چرا که اسناد و منابع آن زمان بسیار کم و اغلب ضد و نقیض‌اند. اما در مورد محل تولد او اطمینان بیشتری وجود دارد؛ جایی در امتداد سواحل بالادست رودخانه اونیون در شمال مغولستان. کوه بورخان خلدون در نزدیکی این محل قرار دارد. قبیله بورجیگین به رهبری یسوکای بهادر، پدر تموچین، در آن‌جا اردو زده بودند. همسر یسوکای هونلون نام داشت که او را در پانزده‌سالگی از قبیله مرکیت ربوده بود. هونلون و یسوکای صاحب پنج فرزند شدند که تموچین بزرگ‌ترینشان بود.

مورخانی که بعدها داستان زندگی و اعمال چنگیز خان را نوشتند به دنبال کشف علایم یا نشانه‌هایی برای پیشگویی آینده بودند. به نظر می‌رسد این نشانه‌ها در مورد تموچین وجود داشته است، زیرا در کتاب تاریخ سَرّی مغولان که در قرن سیزدهم نوشته شده آمده است: «هنگامی که به دنیا آمد، لخته‌ای خون به اندازه استخوان بند انگشت در دست راستش داشت.»^(۱۷) بسیاری از محققان امروزی معتقدند که با این قصه می‌خواسته‌اند نشان دهند که تموچین حتی از زمان تولدش خشن و جنگجو بوده است.

در مورد این که چرا او را تموچین نامیدند اختلاف نظر وجود دارد. فرانک مک‌لین می‌گوید:

نام تموچین به معنای «آهنگر» پژوهشگران را سردرگم کرده است. اگر این موضوع واقعیت داشته باشد، یسوکای در سلسله‌مراتب اجتماعی جایگاه پایینی داشته است. واقعیت این است که یسوکای نام یکی از سرداران تاتار به نام تموچین اوگه را که به‌تازگی به اسارت درآورده بود روی پسرش گذاشت تا قدرت آن فرد به کودک منتقل شود، اما برای این که قدرت انتقال یابد آن مرد بایست کشته می‌شد. بنابراین اعتقاد بر این است که تولد تموچین با کشتن جشن گرفته شده است.^(۱۸)

رؤیای آینده

بر اساس کتاب تاریخ سَری مغولان، مغول محترمی به نام خورچی از قوم باگارین رؤیایی دید که دریافت چنین مقدر شده که تموچین جوان بر همه مغول‌ها حکمرانی کند. خورچی می‌گوید:

در خواب نشانه‌ای از آسمان به من رسید و به من الهام شد که تموچین قرار است رهبر ما باشد. در این رؤیا ماده‌گاو بزرگی دیدم که وارد اردوگاهمان شد، ابتدا دور جاموقه گشت، سپس به سمت چادر او رفت و آن را از جا کند و جاموقه را شاخ زد، یکی از شاخ‌هایش شکست ... با سم‌هایش توده‌ای گرد و غبار به هوا بلند کرد، با یک شاخ کجی که روی سرش باقی مانده بود ... سپس یک گاو نر بی‌شاخ به سمت خیمه بزرگ آمد و تیرک آن را از جا کند و خود را به گاری بست تا به تموچین رساند. در آن‌جا توقف کرد و ماغ‌کشان گفت: «آسمان و زمین هم‌نظرند که تموچین ارباب قوم باشد. من آمده‌ام تا قوم خود را نزد شما بیاورم.» این‌ها نشانه‌هایی است که دیده‌ام و رؤیاهایی است که دریافت کرده‌ام.^۱

۱. به نقل از:

Paul Kahn, ed., *The Secret History of the Mongols: The Origin of Chingis Khan*. Boston, MA: Cheng and Tsui, 1998, p. 43.

دوران کودکی تموچین مثل دیگر کودکان آن سرزمین بود. در مغولستان آن روزگار چیزی به اسم مدرسه وجود نداشت، بنابراین او هرگز خواندن و نوشتن یاد نگرفت. او از نظر بدنی قوی بود و استقامت بالایی داشت. او در کنار سایر پسران اسب‌سواری، تیراندازی با تیر و کمان، و شکار و پیدا کردن ردپای حیوانات را آموخت. با نگاهی به گذشته، به راحتی می‌توان فهمید که سپری شدن دوران کودکی او در محیط خشن استپ در او تأثیر گذاشته و باعث تقویت مهارت‌های او شده بود. همان‌طور که جک ودفورد محقق نوشته،

پسری که بعدها به چنگیز خان معروف شد در دنیایی پر از خشونت و نزاع‌های قبیله‌ای از جمله قتل، آدم‌ربایی و بردگی بزرگ شد. او از این محیط خشن طیف کاملی از احساسات انسانی را، با جزئیات وحشتناک، آموخت: میل، جاه‌طلبی، و سنگدلی ... در چنین اوضاع وحشتناکی، این پسر غریزه‌ای برای بقا و حفظ خود نشان داد و توانایی دوگانه‌اش برای دوستی و دشمنی را که در جوانی‌اش شکل گرفته بود در سراسر زندگی‌اش حفظ کرد و به ویژگی بارز شخصیتش بدل شد.^(۱۹)

سال‌های نزاع و دشمنی

تقریباً هیچ چیز قطعی در مورد سال‌های اولیه زندگی تموچین نمی‌دانیم. اولین رویداد قابل توجه و مستندی که درباره زندگی او می‌دانیم مربوط به زمانی است که او نه‌ساله بوده، زمانی که پدرش